

تجاوز جنسی: علل و ریشه‌های آن و امروز مسئول آن کیست؟



سارا قاضی

فهرست

مقدمه

تجاوز جنسی به زنان

کودک آزاری و تجاوز جنسی به کودکان

تجاوز جنسی را چه کسانی مرتکب می شوند؟

تحلیل سوسیالیستی انقلابی از ستم جنسی

این مقاله در پایان اینگونه نتیجه گیری می کند

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تجاوز جنسی:

علل و ریشه های آن و امروز مسئول اصلی کیست؟

مقدمه

در عصری که ما در آن زندگی می کنیم، خیلی از مسائل که در گذشته در جامعه‌ی بشری عادی محسوب می شد، دیگر قابل پذیرش نیست و در جامعه‌ی عادی بشمار نمی آید، زیرا انسان های تحت ستم به آن درجه از رشد آگاهی طبقاتی خود رسیده اند که پی ببرند که الزاماً هر آنچه در جامعه معمول و مرسوم است، درست نیست و باید برای تغییر آن بلند شد و اقدام به برچیدن آن و جایگزینی آن با آنچه معقول تر است، کرد. از طرف دیگر، تاریخ به ما می آموزد که اکثر انسان ها همیشه در مقابل تغییر، مقاومت کرده و تغییراتی را که بر روی ارزش های «اخلاقی» اثر می گذارد را تابو می دانند. از اینرو است که در طول تاریخ ملاحظه می کنیم که همیشه انسان های پیشرو در صف اول این مبارزات قرار گرفته و حتی جان خود را به خطر انداخته اند. در این مقاله خطاب من هم به همان پیشروان صف اول است و در رابطه با موضوع این مقاله، پیشروان مبارزات ما در صف اول، مرد و زن ندارند.

در ایران مردی به دختر بچه ای تجاوز جنسی یا بدنی کرده و خانواده آن دختر برای «حفظ آبرو» ی خود موضوع را مسکوت می گذارد و به این ترتیب متجاوز هم بدون دغدغه خاطر به راه خود ادامه داده و به دختران دیگری که در مسیرش قرار می گیرند، تجاوز می کند. امروز تجاوز جنسی و آزار بدنی زنان به ویژه دختر بچه ها و نوجوانان (دختر) در سراسر جهان محکوم بوده و متجاوز تحت تعقیب قانونی قرار می گیرد و در ایران هم حتی در شرایط فعلی مسئولین امر برای برداشتن مسئولیت اصلی از گردن خود، در تعقیب متجاوز (در صورتی که از دارودسته ی خودشان نباشد) بر می آیند.

در عصر ما، دختران زیر سن قانونی ۱۸ سال «کودک» و زیر سن ۲۱ سالگی نوجوان بشمار می آیند. اما در طول تاریخ انسان، این دسته بندی همیشه به این ترتیب نبوده است. زیرا در گذشته های دور، به علت های مختلف شرایط طبیعی، بیماری ها، کمبود مواد غذایی، کار بدنی در شرایط ناهنجار و... یعنی زمانی که هنوز طبیعت بیرحمانه بر انسان سلطه داشت، طول عمر انسان به خصوص طول عمر زنان (بر اثر مرگ و میر در زمان زایمان (نسبت به دوران کنونی بسیار کوتاه بود. دختران پس از بلوغ به این دلیل به سرعت ازدواج می کردند که نیروی جوانی به کمک آنان شتافته و تا با حفظ جان، شانس بیش تری در بازتولید نسل انسان داشته باشند. در آن زمان ها دختری پانزده ساله از نظر قدرت تولید مثل زن کامل به شمار می آمد و در سن بیست سالگی اگر هنوز بچه دار نشده بود، رو به «ترشیدگی» می گذاشت و یک زن سی ساله «مسن» و نازا محسوب می گردید. حتی در دوران مادر سالاری که به دوران پیش از مالکیت خصوصی بر می گردد و ازدواج به شکلی که در دوران برده داری، فنودالیزم و حتی در عصر

سرمایه‌داری (و البته امروز) معمول بوده و هست، نبود، باز هم دختر در سن پس از بلوغ، همسر (و اینجا منظور شوهر نیست) انتخاب می‌کرد تا هر چه بهتر و بیش تر بتواند به بازتولید خود توان بخشیده و به این ترتیب در ادامه حیات قبیله خود سهم گردد.

تنها بعد از برقراری نظام مالکیت خصوصی، یعنی در دوران برده داری (یعنی بعد از برچیده شدن دوران مادرسالاری) بود که مردانی که کنترل و مسئولیت تولید کشت و دامپروری طایفه خود را در دست داشتند (و برده‌ها نیز زیر نظر آنان بیگاری می‌کردند) با توجه به تمام مشکلات در عرصه‌ی برخورد با طبیعت و نیز کسب آگاهی تدریجی از بهره‌گیری از دسترنج بردگان، به این نتیجه رسیدند که با داشتن قدرت حق مالکیت می‌توانند «خانواده»‌ای تقریباً با شباهت به خانواده امروزی را شکل دهند که در آن مرد در رأس خانواده قرار گرفته و همسر(های) او ضمن تعلق داشتن (مانند برده) به مرد، وظیفه‌ی بازتولید کردن برای او و نهایتاً ایجاد شجره و نام برای شوهر داشت؛ پدیده‌ای که تا آن زمان بی سابقه بود. به این ترتیب، زن اشتراک خود در امر تولید در درون جامعه خود را از دست داد و در اصل به مانند برده و در ظاهر به عنوان زن «آقا» به خانه او رفت تا بدینسان حق داشتن روابط جنسی هر زن شوهرداری به غیر از با شوهرش از او ستانده گشته و تنها با شوهر خود و تنها با خواست او به داشتن سکس نایل آید.^۱

این همه، ارزش‌های «اخلاقی» و فرهنگ تازه‌ای بود که می‌بایستی به شکل عرف در آمده و همه، یعنی بردگان از یک طرف و زنان از طرف دیگر به آن تن می‌دادند. در اینجا بود که مذهب به کمک این فرهنگ نوین آمد و

^۱ - منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت از فریدریش انگلس

فرهنگ جامعه برده داری را در میان مردم آن، جا انداخت. دختری که در گذشته وقتی به سن بلوغ می رسید، با رضایت خود با مردی زندگی می کرد و از او بچه دار می شد و هم زمانی که از فرزندان خود نگهداری می کرد، به کل کار کشاورزی و دامداری مسلط بود و مسئولیت آن را به عهده داشت و در عین حال اگر از آن مرد جدا می شد به راحتی حق داشت که بچه هایش را خود بزرگ کند و در ضمن با هر مرد دیگری نیز که مایل بود رابطه مورد علاقه اش را برقرار کند، اکنون در این سازمان خانواده تازه، تمام حقوق اولیه و انسانی اش از او ستانده شده و به انسانی درجه دو تبدیل و مجبور به قبول ارزش های اخلاقی تازه شده بود. مذهب با آفریدن کلماتی مانند آبرو، ناموس، غیرت و... عصب را در مرد و تمکین را در زن ایجاد نمود تا مرد با برانگیختن حس تعصب در خود، «حق» خداداده را اعمال کند و زن با سکوت در برابر چنین حقی موقعیت تحمیلی را بدون مقاومت بپذیرد.

اینگونه ارزش های مذهبی در طول حیات مالکیت خصوصی، یعنی از زمان برده داری تا به امروز در جوامع ما همواره پا برجا مانده تا به کمک نظام های گذشته و امروز هم به کمک نظام سرمایه داری بشتابد. بهترین وسیله برای خنثی کردن مقاومت و مبارزه زنان در برابر ستم های رژیم های حاکم در کشورهایی مثل ایران، همان تعصبات و اعتقادات مذهبی است. منتهی در طول تاریخ بشر، مراحل رشد علمی انسان و تدریجاً تسلط بیش تر و بیش تر بر طبیعت و محیط زیست که باعث شانس زنده ماندن بیش تر او در برابر خطرات عوامل طبیعی و بیماری ها شد از یک طرف و وجود مواد غذایی فراوان تر و در نتیجه تغذیه بهتر از طرف دیگر و بالاخره مبارزات طبقاتی که باعث بالا رفتن آگاهی طبقاتی شده است به کمک زنان هم آمد و همان طوری که امروز

در سطح جهانی شاهد آن هستیم، طول عمر انسان‌ها، زن و مرد، بسیار درازتر شده و زنان ما اگر از بهداشت و تغذیه سالم برخوردار باشند حتی در سن ۴۰ سالگی هم توانایی بارداری سالم را دارند و «ترشیده» به شمار نمی‌آیند. در این حالت است که دوران رشد جسمی و روحی کودکان به طور اعم (در اینجا دختران بطور اخص) هم به همین نسبت و بر پایه‌ی آگاهی‌های متکی به علوم انسان‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی و... مورد توجه قرار گرفته و از آنجایی که بازتولید انسان از طریق دختران نوبالغ دیگر ضرورت حیاتی ندارد، انسان به این نتیجه رسیده است که برای داشتن انسان‌هایی که از نظر روحی سالم و توانا بوده تا بتوانند جامعه‌ی سالم تری را داشته باشند، ضروری است که در کودکی به نیازهای روحی و جسمی آن‌ها توجه شود. این امر همان اندازه در مورد دختربچگان ما صدق می‌کند که در مورد پسر بچه‌ها. در این راستا، آزاد گذاشتن جسم آنان از هر نوع قید و بند و یا فشاری، برای ادامه‌ی رشد طبیعی بدن، همان اندازه حیاتی و مبرم است که سالم نگاه داشتن وضع روانی آنان. لذا هرگونه تحمیل جسمانی به کودکان زیر سن ۱۸ سال، نه تنها به آن‌ها ضربه جسمانی می‌زند که می‌تواند آنان را از نظر روانی نیز تا آخر عمر مختل نماید. این‌ها آموخته‌های علمی انسان است که بر اساس آزمایش و تجربه و بعد تحلیل علمی به دست آمده و در صحت و اهمیت مبرم آن‌ها شکی نیست.

بر این اساس است که توجه به مسائل کودکان و نوجوانان امروز در سطح جهانی جایگاه خاص خود را دارد و تحقیقات علمی نشان داده که بی‌توجهی به آن‌ها به قدری مهلک است که باید جرم محسوب شده و مجازات داشته باشد. حال اگر ما اجازه دهیم که ارزش‌های اخلاقی قرون وسطایی و غیرعلمی و به

ویژه نادرست برای عصری که در آن زندگی می کنیم، منطق توانا و مبارز ما را به نحوی از ما بستاند که ما حتی قادر به حمایت فرزند خود در برابر تجاوز یک مرد بزرگسال و در واقع بیمار روانی نباشیم و در برابر معیارهای بی اساسی مانند «آبرو» که فرهنگ حاکم متعصبانه بر ما تحمیل می کند به فرزند خود پشت کنیم، در واقع دو دلیل بیش تر نمی تواند داشته باشد: یا ما به موقعیت اجتماعی خود بیش تر از وجود فرزندمان بهاء می دهیم که در این صورت ما حق و شایستگی داشتن فرزند را نداریم و در واقع آگاهانه در برابر ستم بر فرزندمان سکوت می کنیم و در این صورت خود را به سطح شکنجه گران رژیم که اول به زنان باکره تجاوز می کنند و بعد آنان را اعدام می کنند، تقلیل می دهیم. و یا در حالت دوم، اعتقادات ما مسأله «آبرو» در جامعه را مسأله ای حیاتی ساخته است. در این صورت تعمق بر این تعصبات و موازین اجتماعی بر هر انسان آزاده ای واجب بوده و شناخت ریشه ای علل به وجود آمدن این تعصبات و اخلاق اجتماعی می باید در نفس خود، توان ما را در بریدن از موانعی مثل اینکه «مردم در باره ای من چه فکر می کنند و چه می گویند» را بالا برده و سلامت جسمی و روانی فرزند خود را ترجیح دهیم. به خصوص که در جامعه امروز هیچ ارگان، دستگاه یا فردی مسئولیت رشد سالم و طبیعی فرزندان ما را نه تنها به عهده نمی گیرد که می تواند عامل وارد آوردن ستم و صدمه بدنی و روحی به فرزندان ما شود، مانند قانون اجازه ازدواج پدرخوانده با دخترخوانده و همین طور مردی که به دختر خردسال یا نوجوان ما تجاوز جنسی می کند! در شرایط کنونی فقط ما هستیم که می توانیم و وظیفه داریم پایگاه حمایت آنان باشیم و از نظر قانونی از حقوق آنان دفاع کنیم. لذا هرگز نمی توانیم زمانی را بیابیم که حفظ «آبرویمان» بر حفظ جان یا

حق فرزندانمان ارجحیت می یابد. اگر چنین شد باید بایستیم و با این آگاهی کاذب اول در درون خود و سپس در سطح جامعه مبارزه کنیم.

در شرایط کنونی جامعه‌ی ایران هنوز راه های عملی و مؤثر برای مجازات مردانی که مرتکب تجاوز جنسی به دختران ما می شوند وجود دارد و برای پیاده کردن این راه ها ما تنها نیاز به مردان/پدران و زنان/مادران مبارز و آزاده ای داریم که حاضرند پیشگامان شکستن این تابو بوده و نقش انسانی و تاریخی خود را در این امر به بهترین نحوی بازی کنند. یکی از این راه ها این می تواند باشد که با اطرافیان قابل اعتماد خود موضوع را مطرح کنیم و با کسب حمایت و تمایل آنان در قدم برداشتن در این راه، تشکیلات مدافع حقوق دختران در برابر تجاوز جنسی بسازیم. کار این تشکیلات می باید کسب اطلاعات در باره‌ی اینگونه جرایم بوده و به طور محرمانه به دختر و در صورت لزوم خانواده او کمک کند تا نهایتاً کمک ممکن از طریق قانون دریافت شود. البته این تشکیلات پیش از هر چیز نیاز به کار کردن در میان خانواده های کارگری را داشته و با کسب پشتیبانی آنان، تشکیلات می تواند این بحث را میان اولیای مدارس همپراز برده و با بالا بردن سطح آگاهی اولیای خانه و مدرسه، به دنبال راهی برای جلب اعتماد این کودکان باشد.

نکته مهم و قابل توجه در اینجا، تفاوت روش کار با روش سنتی حاکم در جامعه است. این تفاوت این است که مسئولیت مهمی را ما به عهده یک تشکیلات می گذاریم که از عده مردان و زنان آگاه، آزاده و مترقی شکل گرفته است و این تشکیلات است که سعی در کمک کردن به دختران و اولیای آن ها می کند و حتی بخشی از مسئولیت را به عهده اولیای (مترقی) مدارس قرار می دهد. اهمیت این روش کار در این است که دختر و خانواده او از به دوش

کشیدن این مسئولیت و اقدام قانونی به تنهایی و در پی آن احساس شرم، بی آبرویی و حقارت نمی‌کنند و در نتیجه بیش‌تر تمایل به ابراز پیش‌آمدن فاجعه‌ای که دختر و اولیای خانه در برابرش هیچگونه نقشی نداشته و کوتاهی نکرده‌اند، می‌کنند.^۲

در مسیر این آموزش، یعنی آموختن این حقیقت که نه دختر و نه خانواده او مرتکب هیچ خطایی نشده و در حقیقت کاملاً بیگناه هستند و باید مورد حمایت اجتماعی و قانونی قرار بگیرند است که پایه‌های این تابو شکسته خواهد شد. ما در جامعه از اموال خود که قابل جبران است حمایت قانونی می‌کنیم، پس چگونه است که در برابر حمایت از جان یک انسان، آن هم یک کودک که قادر به دفاع از خود نیست؛ جایی که اگر صدمه دید، به احتمال زیاد جبران‌ناپذیر است، سکوت می‌کنیم؟

تجاوز جنسی به زنان

انسان موجودی اجتماعی است. بر پایه‌ی این خصوصیت است که در جامعه در روابط بین انسان‌ها ضوابطی مانند آزادی، همیاری، تساوی و احترام متقابل عوامل تعیین‌کننده‌ی در ساختار شخصیت افراد جامعه و نتیجتاً در ساختار زیربنای اخلاق جامعه است. علت هم این است که این ضوابط از نظر روحی/روانی بهترین و کاراترین عوامل سازنده برای همه‌ی انسان‌ها می‌باشد، زیرا وجود این ضوابط به هر فردی در جامعه اجازه می‌دهد تا بهترین آن چیزی که توانایی و استعدادش را دارد، گردد و در نتیجه‌ی آن،

^۱ - ^۲ <http://www.socialistreview.org.uk/article.php?articlenumber=>

جامعه نیز به سالم ترین شکل خود ساخته شده تا بهترین بازدهی ممکن را بتواند داشته باشد.

حقیقت این است که انسان که اجدادش به هزار میلیون سال پیش برمی گردد و در طول میلیون ها سال به تکامل امروزی دست یافته، تا چند هزار سال پیش که مالکیت خصوصی ابداع گردید، دقیقاً به دلیل وجود آزادی های فردی، همکاری های گروهی (طایفه ای)، تساوی حق افراد (در درون طایفه) و احترام متقابل (که نتیجه ی تجاوز نکردن به مرز فردی است) توانست دوام آورده و رشد کند؛ بقای انسان مستلزم داشتن اینگونه اخلاق در اجتماعات اولیه تا ظهور مالکیت خصوصی بود.

پیدایش مالکیت خصوصی که ابتدا بر اثر بهره برداری از دست رنج بردگان به انباشت تولید اضافه انجامید، به سرعت به زیر و رو کردن حقوق زن و تنازل موقعیت او در اجتماع و زیر کنترل شوهر در آمدنش انجامید. برای زن از دست دادن تساوی حقوقی که در اجتماع مادرسالار همه، اعم از مرد و زن از آن برخوردار بودند، به علت از دست دادن حق اشتراک در تولید اجتماعی و جدا شدن از کار اجتماعی به وجود آمد و به زیر کنترل شوهر به این علت در آمد که در آغاز مالکیت خصوصی، شکلی از خانواده (مشابه به آنچه در جوامع امروزی متداول است) ابداع گردید که در آن پدرسالاری حاکم و زن و فرزند، مطیع مرد به عنوان سرپرست خانواده بودند. ارزش ها و ضوابط حاکم بر اجتماعات بشری به تدریج جای خود را به ارزش های «اخلاقی» نظام جدید داد تا این نظام را رشد و استحکام بخشد.

با رشد نظام مالکیت خصوصی از زمان برده داری تا امروز، یعنی طی تنها چند هزار سال و ضمن ایجاد طبقات در جوامع بشری، عواملی مانند

نابرابرهای اجتماعی و طبقاتی که به اشکال مختلفی از بی عدالتی ها و پیمانال شدن حقوق و شخصیت انسانی افراد طبقات زیردست انجامید، رشد کرده و ضوابط ناموزونی را نسبت به طبیعت انسان آفرید. طبقه‌ی حاکم (برده دار، زمیندار و امروز سرمایه دار) تنها یک هدف را دنبال می کرده اند و آن انباشت تولید هر چه بیش تر بود که به انباشت هر چه بیش تر سود (متناسب با دوران) می انجامید. اگر چه دلایل ایجاد پدیده‌ی جامعه‌ی طبقاتی به دور از حوصله‌ی این نوشته است، اما ضوابط اجتماعی و طبقاتی آنکه تا به امروز بر دوش طبقه‌ی زیردست گذاشته شده و ستم طبقاتی را ایجاد نموده، بحث این مقاله خواهد بود. این ستم که زیرپا گذارنده تمامی ضوابط لازم برای داشتن جامعه‌ای سالم است، یعنی همان آزادی، همیاری، تساوی و احترام متقابل، زیربنای تمام ناهنجاری های اجتماعی است که سرآغازش همان خانواده است. خانواده به شکلی که امروز می‌شناسیم، اولین منبع پرورش ارزش هایی است که جامعه‌ی طبقاتی را به نفع طبقه‌ی حاکم (در زمان حاضر طبقه‌ی سرمایه دار) جلو می برد. در چارچوب خانواده، ارزش های اخلاقی طبقه‌ی حاکم که مستحکم کننده موقعیت این طبقه در جامعه است، دیکته شده و در عمل پیاده می گردد. در این راستا، مذهب (در اشکال مختلف خود، مطابق با جامعه) هم ایجاد گردید، تا قبول این ستم و ضوابط آن را توجیه کرده و طبقه‌ی تحت ستم را به آرامش و قبول موقعیت ناعادلانه و غیر انسانی اش دعوت و تحمیق کند. در نتیجه انسان های تحت ستم به جای برخاستن و قیام کردن، دست به سوی آسمان برده و از «خداوند» کمک می طلبند. همزمان طبقه‌ی حاکم که با ماشین تبلیغات خود مشغول تحمیق توده ها است، در دل به حماقت و ساده لوحی طبقه‌ی تحت ستم می خندد.

در اینجا لازم است اشاره شود که ضربه ای که ستم طبقاتی بر روابط اجتماعی بین افراد می زند، زن و مرد ندارد. در میان طبقه‌ی تحت ستم، مردان هم بر اثر ستم غیرانسانی و غیرطبیعی وارد بر آن‌ها، رشد ناسالم دارند. زنان طبقه‌ی تحت ستم، هم به علت طبقاتی تحت ستم قرار می‌گیرند و هم به علت جنسیت خود که انسانی درجه دو در جامعه به شمار می‌آیند.

ناگفته نماند که امروز به تجربه می‌بینیم که طبقه‌ی بورژوا (یا سرمایه‌دار) هم خود به دلیل همین ارزش‌های طبقاتی و ناسالمی که خود به بودنش مقید است، اغلب در جامعه به طور جنون‌آمیز، دست به اعمال خشونت‌آمیز و جنایت می‌زند. این البته سوا از جنایاتی است که در سطح سیاسی نسبت به انسان‌های دیگر مرتکب می‌شود، مثل جنگ، شکنجه، اعدام و...

تجاوز جنسی به یک زن، ریشه در لذت جنسی ندارد بلکه زائده‌ی ستم طبقاتی است. فرهنگ ستم بر زن که به وسیله‌ی مذهب هم تعلیم داده شده و هم تقویت می‌گردد، از تجاوز جنسی به عنوان خرد کردن و پایمال کردن شخصیت یک زن استفاده می‌کند. اگر چه تجاوز جنسی در جوامع امروز عمدتاً نسبت به زنان (و دختران) انجام می‌شود، اما نباید فراموش کرد که پسر بچه‌ها نیز از این آسیب مصون نیستند و این ریشه در کودک‌آزاری دارد که ناشی از حالت‌های جنون بر اثر انواع فشارهای روحی است که در جوامع طبقاتی امروز با آن مواجه هستیم. در این رابطه پایین‌تر بیش‌تر توضیح داده خواهد شد.

نکته اما این بود که تجاوز جنسی با داشتن رابطه‌ی جنسی فرق دارد. تجاوز جنسی یک نوع شکنجه است. در زندان‌های اغلب کشورهای سرمایه‌داری امروز، از جمله در زندان‌های ایران، تجاوز جنسی را نسبت به زن و مرد در

بند به عنوان شکنجه و برای خرد کردن شأن انسانی و روحیه‌ی زندانی به کار می‌برند. در ایران، جمهوری اسلامی حتی دستور صادر کرد تا زنان باکره را پیش از اعدام در زندان مورد تجاوز قرار دهند، چون در اسلام «اعدام دختر باکره مکروه است»! پس تجاوز جنسی در ذات خود، ابتدایی‌ترین حالت نشان دادن قدرت است. قدرت و برتری مرد بر زن!

نظام و فرهنگ حاکم در تمام جوامع طبقاتی برای رفع مسئولیت از گردن خود و مذهبش و با استفاده از تبلیغات هدفمند، «گناه» این ستم را به گردن زنی که مورد تجاوز قرار گرفته، می‌گذارد و برای آن انواع و اقسام دلایل را (طرز لباس، طرز بیان، تنها در خیابان بودن و ...) می‌آورد، تا هر چه بیش‌تر زن را از اجتماع و حضور فعالش در آن به دور نگاه دارد. حتی زمانی که زن یا بر اثر تجاوز جنسی و یا پس از تجاوز جنسی کشته می‌شود، باز هم «گناهکار» است. در فرهنگ امروز جامعه ما این کاملاً جا افتاده و به ندرت مورد سؤال قرار می‌گیرد. دختران و زنانی که مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند، دقیقاً به دلیل اینکه می‌دانند که از خانواده و اجتماع طرد خواهند گشت، این بار سنگین شکنجه را به تنهایی و تمام عمر به دوش می‌کشند تا کسی در نیابد که چه به سرشان آمده و فشار این بار سنگین، در مواردی منجر به حوادث و ناهنجاری های بسیار گرانبهایی در زندگی آنان می‌گردد.

در تجاوز جنسی، متجاوز می‌تواند فردی نزدیک به زن یا غریبه باشد. در نفس عمل فرقی نمی‌کند. دختران ما امروز در ایران همان اندازه از طرف نزدیکان مرد تحت خطر تجاوز جنسی هستند که از جانب یک نفر غریبه. امروز با توجه به قوانین اسلامی تحمیلی از جانب رژیم، حقوق زنان و دختران ما از جانب مردان خانواده درجه اول و دوم به طور قانونی پامال شده و زنان

طبقه‌ی حاکم و فعال در درون دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی هم اشکالی در آن نمی بینند.^۳

در حالی که اجبار به تمکین زن از شوهر، در نفس عمل به معنای دادن حق تجاوز بدنی و جنسی مرد نسبت به همسرش می باشد که در صورت امتناع زن، مرد حق دارد نفقه او را قطع کند؛ نیاز به اجازه پدر یا شوهر برای انجام امور قانونی (مسافرت/گرفتن گذرنامه)، نداشتن تساوی حقوق با شوهر در رابطه با حضانت فرزندان، حق تنبیه بدنی زن/دختر بوسیله‌ی شوهر/پدر تنها چند نمونه از قوانین پدرسالاری است که بوسیله‌ی مذهب اسلام تقویت شده و در خانواده و جامعه شرایطی را به وجود می آورد که یک زن (دختر) نه در خانواده امنیت جانی/روانی دارد، نه در اجتماع و نه قانون به هیچ وجه به کمک او می آید. در خارج از خانه هم یک زن هیچگونه آزادی عمل قانونی که ندارد یک طرف و نداشتن مصونیت از آزار لفظی و بدنی در خیابان ها از طرف دیگر کافی نبوده، جانش هم در خطر است (مانند دختران دانشجویی که در راه به دانشگاه/در خوابگاه دانشگاه مورد حمله قرار گرفته و جان خود را از دست دادند). راه حل رژیم در برابر اینگونه ستم جنسی، خانه نشینی است. لذا زندگی به شکل زندانی در می آید که زندانبانان آن در خیابان ها «خواهران زینب»، «سپاه»، «گشت ارشاد» و... و در خانه هم پدر، برادر، شوهر، عمو و... هستند. پس دولت و خانواده با کمک مذهب به جنگ طبقاتی زن در اجتماع می آیند، بدون اینکه افراد خانواده، خود بر این واقعیت آگاهی داشته باشند که چگونه خود به دست خود به کمک سرکوب خود و پایداری دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی می شتابند.

^۳ - <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۲۰۶۲۶۰۰۰۴۶۹>

سئوال مهم در اینجا این است که در چنین شرایطی، چگونه است که زنان وابسته به رژیم بدون کوچک ترین شرمی از مواضع سیاسی/قانونی زن ستیز رژیم دفاع کرده و خود نقش پلیس را به عهده می گیرند؟ دلیل آن بسیار واضح و روشن است. آنچه که زنان را به حول محور خود متحد می کند، تعلقات طبقاتی است و نه هیچ چیز دیگری. به عبارت دیگر، زنان طبقه‌ی بورژوا که امروز در جامعه‌ی ما زنان متعلق به رژیم و وابستگان آن هستند، قبل از این که بخواهند از حقوق دموکراتیک خود در برابر قوانین مردسالار جمهوری اسلامی دفاع کنند، می خواهند از موقعیت طبقاتی خود در برابر طبقه‌ی کارگر دفاع کنند. تا منافع و پایگاه طبقاتی آن‌ها به خطر نیافتد. در نتیجه، در سرکوب زنان طبقه‌ی کارگر و اقشار زحمتکشی که به طبقه‌ی سرمایه‌دار تعلق ندارند، شرکت و با دست خود به نابودی مبارزات زنانی که برای دفاع از حقوق دموکراتیک خود، در برابر قوانین اسلامی و جامعه‌ی مردسالار سر بلند می‌کنند، اقدام کرده و در شکنجه دادن و به قتل رساندن زنان مبارز ما در زندان‌ها نقش فعال ایفا می‌کنند. دقیقاً به همین دلیل است که تصور متحد کردن همه زنان از اقشار و طبقات مختلف به حول یک برنامه انقلابی ممکن نیست، زیرا مطالبات زنان کارگر و زحمتکش در جامعه‌ی امروز ایران با مطالبات زنان اقشار نیمه مرفه و مرفه و وابسته به رژیم یکسان نیست و جنسیت آنان عامل تعیین کننده در نوع مبارزه اشان نیست. از این رو است که حتی مبارزه برای حقوق دموکراتیک و تساوی حقوق در جامعه برای یک کارگر زن انقلابی با مطالبات یک زن بورژوا برای تساوی حقوق نیز تنها در یک نقاط خاصی با هم تلاقی می‌کنند. در غیر این صورت، دشمنی طبقاتی بین

کارگر زن با بورژوازی زن به همان اندازه عمیق است که دشمنی طبقاتی بین کارگر مرد و بورژوازی مرد.

ناگفته نماند که امروز در جامعه و خانواده های ایرانی، متداول ترین روش ستم جنسی که چندان هم به چشم نمی آید، استفاده از الحان و الفاظ توهین آمیز برای ایجاد حقارت و خرد کردن شأن زنان است. در این مورد هم مانند تجاوز جنسی و بدنی، باز تقصیر به گردن زن است، نه فرهنگی که اجازه اینگونه برخوردهای ناعادلانه و غیرانسانی را می دهد و مسئولین مربوطه، با وادار کردن زن به تمکین در چارچوب خانواده، شخصیت مبارزه جویانه او را به عنوان یک انسان آزاد در برابر ستم، از سال های اولیه کودکی در او خرد می کنند تا زمانی که به سن بلوغ می رسد، اعتماد به نفس و حس احترام به خود در او کشته شده باشد و به این حالت، توانایی دفاع از خود را از دست بدهد.

این همه در حالی است که در شرایط اقتصادی کنونی زنان ما (اعم از آنان که متأهل هستند و یا دختران جوان) از اقشار مختلف وارد بازار کار شده و هر چه بیش تر نیاز به پیوستن به محیط کار در این جامعه را دارند. در نتیجه این فرهنگ و ستم جنسی که به طور قانونی بر آن ها اعمال می شود، به آسانی می توان تصور کرد که امروز زنان در محیط کار و در مسیر رفت و آمد خود تا چه اندازه مورد آزار قرار می گیرند که به ستم طبقاتی معمول در محل کار از جانب کارفرما افزوده می شود.^۴

^۴ - <http://iranwire.com/fa/projects/۴۲۰۶>

کودک آزاری و تجاوز جنسی به کودکان

همان طوری که در ابتدا آمد، طبیعت انسان با آزادی، همیاری، تساوی و احترام متقابل همخوانی داشته و تحت وجود این ضوابط است که انسان رشد سالم می یابد. این امر، خاصه در مورد کودکان (دختر/پسر) صحت دارد و اتفاقاً همان طور که پزشکان روانشناسی کودک هم معتقدند، اهمیت این ضوابط تنها در دوران کودکی و دوران رشد انسان است که تعیین کننده می گردد. کودکی که با وجود این ضوابط در محیط خانواده و بعد در اجتماع بزرگ می شود، از نظر روانی این فرصت را می یابد که در حد ممکن انسانی سالم، محکم، متعادل و از نظر مغزی و فکری رشد طبیعی خود را طی کرده و ذهنش از آسیب هایی مانند حسادت، نفرت، خودخواهی و... به دور بوده و در روابط با دوستان هم سن خود، به طور کلی برخوردی متناسب با روحیه ی سالم یک کودک را داشته باشد، چون در تجربیات محدودش در کودکی با اینگونه خصوصیات اخلاقی برخورد نداشته و حتی برای اینگونه اخلاقیات دلیلی نمی تواند پیدا کند.

در مقابل کودکی که در خانواده دائماً شاهد مشاجره ی پدر و مادرش می باشد و می بیند که چگونه پدر از موضع بالا و موضع قدرت به توهین لفظی/بدنی مادر او مشغول است، بلافاصله از نظر روانی سردرگم و گمراه می گردد؛ قدرت تشخیص عمل و رفتار صحیح را از نادرست از دست می دهد و چون کودک است و توان مقابله را ندارد، خشم آرام وجودش را پُر می کند، ولی از شدت ترس از ابراز آن را خودداری می کند، ادامه ی این رفتار در خانواده نهایتاً کودکان را از نظر روانی از حالت متعادل بیرون می آورد. حال دختر بچه ای که سپس خودش مورد ضرب و شتم و حتی سوء استفاده ی جنسی قرار

می‌گیرد، به طور کلی از چارچوب روان یک کودک سالم بیرون آمده و از آنجایی که در جامعه‌ی ما تجاوز جنسی برای دختر و خانواده اش تابوی بزرگی است، خانواده بیش تر به فکر مسکوت گذاشتن این اتفاق است تا کمک به دختر و در نتیجه دختر هم می‌آموزد که درد این آسیب روانی و بدنی را در خود پنهان کرده و با این آسیب در تنهایی دست و پنجه نرم کند. از طرف دیگر، در خانواده ای که پدرسالاری حاکم است و حرف آخر را مرد می‌زند، این تنها فرزندان مؤنث نیستند که صدمه‌ی روحی می‌بینند، بلکه فرزندان مذکر هم که در دوران کودکی، تحت ستم قدرت از بالا و خشونت پدر هستند و دقیقاً در این مرحله است که ضربه‌ی روانی را از جانب پدر می‌خورند. در ادامه‌ی مقاله البته این بخش از بحث هم بیش تر باز خواهد شد.

در اینجا اما آنچه واضح است، این است که تجاوز جنسی نسبت به کودکان اعم از دختر یا پسر ریشه در فرهنگ پدرسالاری جامعه‌ی مذهبی ما و نقش خانواده در اعمال این ارزش‌ها دارد؛ ارزش‌هایی که در جامعه‌ی سرمایه‌داری ما مبتنی بر نابرابری‌های طبقاتی و جنسیتی است. اضافه بر این، شرایط اسفبار اقتصادی برای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان جامعه امروز ما، بالاخص زنان، شرایط نابسامان و خشنی را ایجاد کرده که در ذات خود، ستم جنسی را تقویت می‌کند: در شرایطی که رژیم سعی بر بازگرداندن زنان به اسارتخانه را دارد، دختران نوجوان به علت فقر مفرط، در خیابان بر روی کارتن می‌خوابند، طبیعی است بازار خرید سکس بسیار گرم است و زنان و دختران جوان و اغلب کودکان خیابانی به علت وضع وخیم مالی به تن فروشی روی

می آورند. چنین فرهنگ بیماری، زمینه‌ی بسیار آماده‌ی آن را برای تجاوز جنسی و خشونت های لفظی و بدنی نسبت به آن ها فراهم می آورد.^۵

کودکائی که از خانواده های فقیر و زیر خط فقر می آیند، قبل از اینکه از نظر جسمانی و هورمون های جنسی تکامل یابند، اغلب به وسیله‌ی مردان بیمار احوال اطراف خود مورد تجاوز قرار می گیرند، دختران توسط قانون به پدرخوانده خود فروخته می شوند و یا مخفیانه با شرکت های فروش انسان معامله می گردند تا به شکل برده به خدمت امرای عرب یا سرمایه داران بزرگ بین المللی درآیند. در نتیجه باز هم ابعاد و تأثیر فرهنگ سرمایه داری را باید مسئول اینگونه خیانت به انسانیت بدانیم و باز ناگفته نماند که پسرچگان ما از این آسیب مصون نیستند، ولی دخترچگان درصد غالب را دارند. مجموعه‌ی این شرایط در جامعه، نمی تواند انسان های روحی/روانی سالمی را پرورش داده و از آن ها انسان های مسئول و سازنده بسازد.

تجاوز جنسی را چه کسانی مرتکب می شوند؟

سوای از دواج پدرخواندگان با دخترخوانده هایشان که مسئولیت صددرصد آن به عهده‌ی سردمداران نظام جمهوری اسلامی است که با طرح چنین قانونی، آگاهانه و عملاً بر تجاوز جنسی به دخترچگان صحنه گذاشته و مقام شهروندان زن در ایران را به حد کالاهایی که سرمایه داران در بازار به فروش می رسانند، پایان آورده و نظام مالکیت خصوصی را به دوران بربریت بازگردانده اند و سوای این که فقر و فلاکت خانواده های کارگری و کشاورزان

^۵ - <http://www.ghatreh.com/news/nn10006933>

نواحی مناطق دورافتاده استان های ایران، به حدی حلقه را بر گردن این خانواده ها تنگ کرده که برای بقای بقیه اعضای خانواده خود، حاضر می شوند فرزندان خود را به اردوگاه برده داری مخفی فروش دختران، در مقابل مبلغ ناچیزی از دست بدهند (که این هم بازمسئولیتش بر گردن خصلت سودجویانه سرمایه داران بزرگ بین المللی و از عوارض نظام سرمایه داری جهانی است و در ایران باز هم مسئولیت آن به عهده سردمداران نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی قرار دارد)، افرادی که مرتکب تجاوز جنسی به کودکان و زنان می شوند را نمی توان در زمره کسانی آورد که «متجاوز به عمد» بوده و واقعاً آگاهانه مرتکب اینگونه اعمال می شوند. اینگونه افراد اعم از اینکه به یک کودک تجاوز می کنند و یا به یک زن بالغ، کلاً افرادی هستند که تحت تأثیر فرهنگ زور و ستم حاکم بر جامعه ی سرمایه داری، آسیب روانی دیده اند و این نوع اعمال در ضمیر ناخودآگاه آنان فریاد طلب کمک است.^۶

همان طوری که در بالا هم اشاره شد، ترکیب خانواده به شکلی که ما می شناسیم و در آن به دنیا می آیم و بزرگ می شویم، یکی از ارکان محکم و پایدار فرهنگ نظام حاکم است. در این خانواده که عموماً از سلسله مراتب پدرسالاری برخوردار است (حتی در خانواده هایی که پدر خانواده حضور ندارد، افراد دیگری مثل فرزند ذکور و مردان فامیل مرد/زن این خلع را پُر می کنند) و همه باید از «مرد» خانواده پیروی کنند و در پی این نوع مناسبات نامساوی و نامتجانس با زنان خانواده (مادر/دختر) در واقع با زنان مانند انسان هایی با عقب افتادگی مغزی رفتار شده و احترامی برای حضورشان در

^۶ -

http://www.sa.org.au/index.php?option=com_k2&view=item&id=۳۹۱۹:rape-sexual-violence-and-capitalism&Itemid=۵۸۰

جمع خانواده نیست، ضربه فرهنگی/روانی وارد بر فرزندان، تنها متوجه دختران نمی شود، بلکه پسران خانواده نیز این فرهنگ را فرا گرفته و وقتی وارد اجتماع می شود، دقیقاً همین فرهنگ را پیاده می کنند. فرهنگ متعصب پدربزرگ که از ابتدا به فرزند ذکور می آموزد که زنان خانواده او موجوداتی نامساوی و ناقص العقلی هستند که تحت پوشش «ناموس» مرد می توان به حقوق انسانی اشان تجاوز کرد. در واقع از همان ابتدا، پسران خانواده (به خصوص فرزند ذکور اول) را از مسیر سالم روانی به دور پرتاب کرده و با برتر قرار دادن او نسبت به مادر و خواهرانش، پسر را آماده پذیرش ارزش های تحمیلی و از پیش معین شده فرهنگ حاکم می کند. این پسر بچه که در خانه شاهد کتک خوردن و توهین لفظی شدن مادر و خواهرانش از پدر خانواده است، تدریجاً وارد اجتماع شده و مشاهده می کند که در خانواده های دیگر هم این منوال رواج دارد، به این نتیجه می تواند برسد که شاید «حقیقت» باید همین باشد. لذا به خود اجازه می دهد که مثلاً در کوچه و خیابان برای زنان مزاحمت ایجاد کند (تا بهتر و بیش تر از طرف همقطاران خود پذیرفته شود)، یا اگر در مقابل ابراز علاقه به زنی، جواب مثبت دریافت نکرد، به پافشاری بپردازد و یا حتی به زن صدمه بدنی بزند و مانند این ها. حس داشتن «حق تملک» زن برای مردان در روابط زناشویی به قدری واقعی است که به شکل بیماری روانی در برخی از مردان حتی پس از طلاق هم ادامه دارد. ۲۷٪ از قتل های خانوادگی به دست مردان انجام می شود که قسمت قابل ملاحظه ای از این قتل ها پس از طلاق انجام می گیرد.^۷ رفتار آزار دهنده و

^۷ <http://dw.de/p/۱۶۰۶۰>

خشونت آمیز نسبت به زنان در محافل عمومی، یکی از عواقب این فرهنگ ناهنجار است که مردان ما را از مسیر سالم و آزاد روانی منحرف می‌کند. آزار بدنی و روحی زنان در خانواده به وسیله‌ی «مرد»ی که در رأس خانواده قرار دارد، نه تنها ستمی بدنی و روانی بر دختران خانواده وارد می‌آورد، بلکه پسران خانواده را هم به انجام همین اعمال تشویق می‌کند.^۸ لذا وقتی این فرزندان ذکور وارد جامعه می‌شوند، دست به اعمالی می‌زنند که امروز در کوچه و خیابان‌های ایران، نسبت به زنان انجام شده و انتهای هم ندارد؛ رفتارهای توهین آمیز مردان نسبت به زنان در محافل عمومی امروز، دقیقاً ناشی از ستم جنسی فرهنگ نظام سرمایه داری حاکم بر جامعه است. البته آموزش فرزندان ذکور در اعمال ستم جنسی در خانواده، سپس در مدارس و تمام مؤسسات دیگر نظام، مانند دانشگاه و محل کار عملاً به کار گرفته می‌شود. در نتیجه‌ی آن، ستم جنسی در محل کار بالاخص در میان اقشار خرده بورژوا و کارگری امروز بسیار متداول است. زیرا مردان این اقشار متوسط و کارگری، اگر چه خود از منافع طبقه‌ی بورژوا و حاکم بی‌بهره هستند، اما به طور دائم و از کودکی تحت تأثیر و پرورش فرهنگ بورژوایی حاکم می‌باشند. مارکس می‌گوید: «فرهنگ جامعه، فرهنگ طبقه‌ی حاکم است» و صحت این بیان را امروز در جامعه ایران کاملاً لمس می‌کنیم. هر چقدر رژیم جمهوری اسلامی فرهنگ تجاوزگر و ارتجاعی اسلامی را بیش‌تر بر جامعه تحمیل می‌کند، خشونت جنسی، بدنی و روانی مردان بر زنان هم بیش‌تر می‌شود. به همین ترتیب، تجاوز جنسی عمو، دایی، عموزاده، دایی زاده، پسرخاله، پسر عمه و... از میان افراد نزدیک تا یک غریبه در محل

^۸ - <http://iranwire.com/fa/projects/۴۳۶۸>

کار، در راه خانه و... همگی بیماری ناشی از فرهنگ زن ستیز و نابرابر طلب نظام سرمایه داری حاکم بر ایران بوده هست و مختص به جمهوری اسلامی نیست. در گذشته هم زنان ما دقیقاً تحت همین فشار در جامعه زندگی می کردند و در دهه ی ۱۳۵۰ هم که درهای کشور به طور علنی به روی چپاولگران باز بود، با وجود اجباری نبودن حجاب و حضور «مساوی» زنان در جامعه، دختران و زنان جوان ما در خانه و محافل عمومی دائماً با برخوردهای غلط و غیرانسانی مردهای خانه و کوچه و خیابان مواجه می شدند و مانند امروز اجازه ی زن و دختران خانه به دست پدر بود و آزادی های فردی زن نه معنای قانونی داشت و نه معنای اجتماعی، خصوصاً در میان خانواده های اقلیت کم درآمد و کارگری همیشه مسأله ی «ناموس» و «آبرو» درد بزرگی برای زنان و وزنه سنگینی بر دوش مردان بوده است. زنان شهرهای بزرگ و اقلیت مرفه و مدرن هم با برداشتن کوچک ترین قدم مخالف عرف موجود، بلافاصله با برچسب «هرزه» و «فاحشه» رویرو می شدند. این یک نوع بیماری اجتماعی است که اکثر مردان جامعه ما به آن مبتلا بوده اند و تاریخچه ی دراز دارد. این، یکی از بیماری های اجتماعی است که مانند کلاهبرداری، دزدی و... ریشه در فرهنگ طبقاتی حاکم دارد و در تمام کشورهای جهان سوم، اسلامی یا غیره متداول است، زیرا فرهنگ سرمایه داری حاکم از این ترفند برای کنترل جامعه به دست خود افراد جامعه استفاده می کند. درست مانند زندان های همین کشورها که با ترفندهای مختلف گروه های مختلف زندانی (بالاخص زندانیان سیاسی) را به جان هم انداخته و از بازدهی آن سوءاستفاده می کنند. ترفند «لکه دار کردن دامان زن» و برانگیختن «تعصب» مرد، بسیار آسان نیروی عظیمی را از قدرت مبارزه اقلیت زحمتکش و کارگر علیه رژیم

گرفته و به برخوردهای خشونت آمیز میان شهروندان تبدیل و در نتیجه به فنا می رود. نیرویی که می توانست متشکل و متحد شده و بر ضد قدرت ستمگر حاکم قد بلند کند، به ضد خود تبدیل شده و دست به قتل همدیگر می زنند.

رژیم حاضر سعی کرده است با صادر کردن احکام جزایی برای اینگونه جرایم در بعضی موارد، مسئولیت را از گرده خود برداشته و به گردن افراد جامعه بیاندازد، اما حقیقت این است که همان طوری که زنانی که مورد ستم جنسی و بدنی قرار می گیرند، شایسته سرزنش نمی باشند، مردانی هم که مرتکب اینگونه جرایم و حتی جنایت می شوند را نمی توان مقصر اصلی دانست. قدرت ناخلف، انسان را به گمراهی می کشاند و راه بازگشت هم مانند شنا کردن برخلاف جریان آب، بسیار مشکل است. مردان آگاه و آزاد ما اغلب از جانب افراد خانواده و نزدیکان و همقطاران خود مورد تمسخر و سرزنش قرار می گیرند که «مرد» نیستند تا جلوی «زن» اشان بایستند که این ریشه در فرهنگ مردسالار دارد. در دوران رژیم گذشته، برخی «هنرمندان» در رادیو و تلویزیون، معروف به بذله گویی های متداول و توهین آمیز به مردان شمالی یا آذربایجانی و... بودند (که دقیقاً از تاکتیک های آن رژیم در ایجاد و حفظ فرهنگ پدرسالار در جامعه بود)

اینگونه تفرقه افکنی، نه تنها در ترویج ستم جنسی نقش داشت، بلکه تفرقه ملی را هم دام می زد. تفرقه ملی یکی از اساسی ترین ابزار پراکندگی نیروی طبقه ی کارگر و زحمتکشان جامعه در ایجاد همبستگی طبقاتی بوده است که نظام های سرمایه داری ایران از زمان رضاشاه تا کنون به آن متوسل شده اند. البته انقلاب ۱۳۵۷ تودهنی محکمی بود بر همه ی دسیسه های بورژوازی ایران و امپریالیزم؛ طبقه ی کارگر ثابت کرد که توان داشتن اتحاد طبقاتی و

همبستگی با کلیه‌ی اقشار تحت ستم را برای به پیروزی رسانیدن آن انقلاب داشت. اما به مدت ۳۰ سال پیش از انقلاب رژیم سابق با استفاده از این ترفند سعی کرد تا با یک تیر دو نشان را بزند: هم «تعصب» این مردان غیور را برخلاف میل خودشان برانگیزد و هم میان ملیت‌های مختلف افتراق و دو دستگی بیاندازد. امروز ما دیگر می‌باید اینگونه سیاست‌ها را از دور بشناسیم و در دام آن‌ها نیفتیم؛ امروز تجانسی اخلاقی و همگرایی و همبستگی زن و مرد تمام اقشار تحت ستم جامعه از هرگونه اقلیت ملی، مرد و زن باید به فکر منافع طبقاتی خود بوده و گول دسیسه‌های این نظام پوسیده را نخورده و تمام نیرو و خشم خود را در یک اتحاد بالنده و آگاه متمرکز کرده و سر تیر آن را، به سوی این رژیم و کل نظام پوسیده سرمایه‌داری و طرفدارانش بگیرند. در شرایط کنونی مردم ستمدیده ما فرصت وقت تلف کردن و بازیچه دست عوامل رژیم قرار گرفتن ندارند و باید به ریشه‌های اوضاع کنونی حاکم بر ایران پردازند و در حل اساسی و بنیادی این معضلات اقدام کنند.

تحلیل سوسیالیستی انقلابی از ستم جنسی

همزمان که جمهوری اسلامی سعی در برداشتن تابوی تجاوز به دخترخوانده از طرف پدرخوانده را با قانونی کردن آن نموده است، ما مارکسیست‌های انقلابی و تمام نیروهای آگاه و مترقی نیز می‌باید کوشش خود را در برداشتن تابوی صحبت در باره‌ی مسائل بسیار مهمی همچون روابط زن‌ناشویی، سکس و ستم جنسی و مسائل دیگری در همین رابطه بنماییم و نیز نگاهی به

پیشرفت‌های جنبش زنان فمینیست در سطح جهانی انداخته و سپس موضع خود را هم بیان کنیم.

مبارزات زنان فمینیست ایران (حدود سال ۱۲۸۵) در دوران انقلاب مشروطه، از برجسته‌ترین مبارزات فمینیستی در سطح جهانی بوده است. رشد آگاهی سیاسی زنان مبارز و انقلابی ما در آن زمان، یعنی زمانی که شرایط ورود زنان به محیط کار در جامعه هنوز فراهم نشده بود و حتی دختران حق کسب تحصیلات ابتدایی را هم نداشتند، از این جهت شایان توجه است که در آن دوران در هیچ کشور اروپایی و متمدن که از زیر انقلابات صنعتی بیرون آمده بود و زنان محدودیت‌های مذهبی زنان ما را نداشتند، جنبش زنان به دستاوردهای چنان انقلابی و اساسی در راه برچیدن ستم جنسی که زنان مبارز و انقلابی ایران بنای آن را گذاشتند، دست نیافته بود. زنان انقلابی و مبارز ایران در آن زمان به طور مستقیم در پیروزی انقلاب مشروطه نقش داشتند و سپس برای حفظ آن انقلاب (و زمانی که مجلس نوپای بعد از انقلاب قدرت مقاومت سرکوب را نداشت) عملاً در تصمیم‌گیری‌های سیاسی روز با حضور خود در خیابان‌ها دخالت و عقاید و نظرات خود را (که مترقی‌تر از نظرات و مقاصد تمام مردان طبقه‌ی حاکم بود) تبلیغ می‌کردند به طوری که این نظرات در روزنامه‌های وقت انعکاس می‌یافت. با شکست انقلاب مشروطه و روی کار آمدن دارودسته آیت‌الله نوری و سرکوب اخص زنان و محدود کردنشان به خانه و در زمانی که جنبش عقب‌نشینی کرده بود، این زنان دست از مبارزه نکشیده و نه تنها از اوباش سرکوبگر (با کمک مردان مترقی) در روزنامه‌ها انتقاد می‌کردند، بلکه سیاست‌های خائنانه آیت‌الله نوری و دارودسته‌اش را فاش و با مردانی که قرار بود، در مجلس و متکی

بر رأی مردم، از حق دموکراتیک مردم دفاع کنند و حالا سکوت کرده بودند، برخورد می کردند. علاوه بر این، با وجود این که فعالیت و محافل زنان به شدت زیر نظر اوباش اسلامگرایان بود و دائماً در خیابان به زنان حمله می کردند، این زنان موفق شدند تا آنچنان سازماندهی مناسبی را ترتیب بدهند که در نتیجه ی آن هرگز محافل آن ها لو نرفت و وقتی تحصیل برای دختران ممنوع اعلام گردید، آن ها موفق شدند کلاس های درس مجانی بسیاری را زیر لوای آموزش آشپزی برای دختران با تحمل مخارج از جانب خود این زنان فراهم آورند.

در آن زمان، تنها زنانی که به شکلی بیرون از خانه کار می کردند، عموماً زنان کشاورز، قالیباف/پارچه باف محلی و نظایر این ها بودند، یعنی مشاغلی که خانوادگی بود و در شهرها زنانی که کارهای کارگری زنانه، مثل کارهای خدماتی در سطح بسیار پایین با دستمزدهای ناچیز و یا کار در مقابل خوراک و پوشاک انجام می دادند.

با کودتای رضاخان میرپنج و به سلطنت رسیدن او دست مستقیم امپریالیزم آمریکا بر اقتصاد ایران باعث وارد کردن ایران در بازار جهانی گردید. لذا لازم بود که از نیروی زنان ما هم (مانند زنان کشورهای اروپایی و آمریکا) در تولید سود سرمایه های کشورهای امپریالیستی استفاده شود، لذا اول برداشتن حجاب اجباری گردید و پس از آن مدارس دخترانه که تا آن زمان حتی در تهران محدود بود، زیر نظر اداره آموزش و پرورش در شهرهای بزرگ باز گردید. به این ترتیب پای زنان ایران به جامعه و کار در اماکنی که تا آن زمان تنها مردها حضور داشتند، باز شد.

باید گفت که مردم زحمتکش و کارگر ایران یک بار پیش از انقلاب ۵۷ سعی در برداشتن نظام سلطنتی سرمایه داری که مانند آستینی دست امپریالیزم از آن بیرون می آمد، کرده بودند و آن در دوران محمدرضا شاه بود؛ با بیرون راندن او از کشور، محمد مصدق که در آن زمان نماینده مجلس بود، نخست وزیر شد. در بهار ۱۳۳۰ شاه بالاخره از ایران فرار کرد و دولت محمد مصدق تشکیل گردید که تا کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به بازگشت شاه به ایران انجامید، ادامه یافت. این ها تجارب سیاسی بزرگی است که نه تنها شیرازه‌ی مبارزات طبقه‌ی کارگر ایران را شکل داده است که همزمان با حضور زنان به مبارزات سیاسی و طبقاتی، آگاهی های سیاسی قابل ملاحظه و تأثیرگذاری در مسیر مبارزات علیه ستم جنسی به طور طبیعی شکل گرفته است.

مرحله‌ی بعدی حرکت جهشی در وضعیت زنان کارگر ایران در دوران «انقلاب سفید» محمدرضا شاه رخ داد. بر اثر این وضعیت تحمیلی، کشاورزان ساده و کوچک در همه‌ی مناطق ایران آواره شهرهای بزرگ شدند. در ابتدا مردان خانواده کشاورز برای یافتن کار به شهرهای بزرگ روی می آوردند و نهایتاً همه‌ی خانواده مجبور به نقل مکان به شهرهای بزرگ می شد. ایجاد کارخانجات ساده مانند «کفش ملی»، محصولات «یک و یک»، «پتوی پرنیان»، کارخانجات جوراب بافی و نساجی و نظیر این ها، همه با استخدام کارگران ساده ای مانند کشاورزانی که از گرسنگی به شهرهای تولیدی روی آورده بودند، رونق گرفت. در میان این کارگران، یا به عبارت دیگر زنان خانواده های این کارگران هم به مانند زنان کارگران کشورهای غربی اکنون می توانستند در کارگاه های کوچک و در بخش هایی از کارخانجات به کار

اشتغال یافته، ولی به دلیل صرف زن بودنشان حتی از دستمزد ناچیزی که مردان خانواده بهره‌مند بودند، برخوردار نمی‌شدند. در ایران ستم جنسی بی‌سابقه نبود، ولی ستم جنسی نظام سرمایه داری بر کارگر زن از اینجا آغاز گردید. زنان ما آن زمان که خانه نشین و عموماً بیسواد بودند، در برابر ستم جنسی بداندانان ایستادند. اکنون که حجاب هم برداشته شده و مدارس به رویشان باز و حق کار کردن داشتند، دیگر هیچ نیرویی توان عقب راندن آن‌ها را نداشت. از این رو بود که بیش از نیمی از جمعیت ایران که در تظاهرات دوران انقلاب ۵۷ شرکت کردند زنان بودند؛ کارگران زن با دختران خود و فرزند به بغل در تظاهرات شرکت کردند و در روزهایی مانند ۱۷ شهریور ۵۶ در صف اول قرار گرفته و به وسیله‌ی ارتش شاه کشته شدند. در برابر یک چنین تاریخچه‌ی، مطرح کردن حق زن در روابط زناشویی در مقابل شوهرش یک تابو بشمار می‌آید؛ مطرح کردن صدمه‌ی بدنی و تجاوز جنسی شوهر نسبت به همسرش یک تابو محسوب می‌گردد و مطرح کردن تجاوز جنسی سایر مردان خانواده یا یک غریبه به یک زن (دختر/دختربچه) نیز برای حفظ آبروی خانواده یک تابو می‌باشد.

وقت آن رسیده که زنان ما بار دیگر از جای برخاسته و در برابر مضامین اسلامی که از دیر باز بر زنان ما تحمیل شده و از بین بردن آن هرگز به نفع نظام‌های دست‌نشانده و سرمایه داری وابسته به امپریالیزم نبوده و حالا این رژیم در قانونی کردن آن‌ها کمر بسته و در کوچه و خیابان اوباشی مانند «خواهران زینب» و «گشت ارشاد» را به جان زنان ما می‌اندازد، تا در اثر رعب و وحشت، نه تنها زنان که حتی مردان کارگر و زحمتکش ما عقب‌نشینی کنند، بایستند؛ باید این مباحث را مطرح کنند. برای اینکار، لازم است که خود

را سازماندهی کرده و برنامه برای شبنامه نویسی داشته باشند. باید با مطرح کردن این بحث ها در شبنامه ها این تابوها را بشکنند و باز در زمره‌ی اول جنبش زنان در سطح جهانی قرار گیرند.

در اروپا و آمریکا با تمام تبلیغاتی که در زمینه‌ی آزادی سکس توسط سردمداران نظام سرمایه داری امپریالیستی صورت گرفته است، توجه به نکات بالا تنها دو دهه ای بیش نیست که مطرح گشته و در دادگاه های خانواده جنبه‌ی قانونی و عملی به نفع زن یافته است، البته تنها در زمانی که قابل به ثابت کردن باشد. علت آن هم حضور زنان در بازار کار است. پیش از این، آزادی جنسی زنان در حد سکس آزاد در اجتماع مطرح بود، آن هم برای این که از شرکت های تولید «پورنوگرافی» حمایت شده و مجلاتی مانند «پلی بوی» بیرون بیاید؛ امروز البته با وجود ویدئوهای نمایش انواع و اقسام روابط سکسی آن مجلات هم کهنه شده اند. اما پیش از دوران این ویدئوها، در طول دهه های ۱۹۸۰-۱۹۷۰ اعتراضات زنان فمینیست این کشورها بر سر مسأله سوءاستفاده از جنسیت زن در ایجاد، تبلیغ و فروش سکس و جنسیت زن به عنوان کالا و ایجاد نابرابری با مردان، باعث شد که مجله ای به نام «پلی گرل» بیرون آمده و در کنار کاباره هایی با رقصه های برهنه‌ی زن، کاباره هایی با رقص های برهنه‌ی مرد هم ایجاد گردد. امروز در اروپا در ویدئوهای پورنوگرافی از بدن زن و مرد برای سودجویی هر چه بیش تر استفاده می شود؛ سکسی که صرفاً برای یک دستمزد بهتر ارائه می شود!

امروز اما، در همین جوامع هنوز دستمزد/درآمد زنان در تمام رده‌های شغلی طبقه‌ی کارگر (یعنی کسانی که برای پولی که می‌گیرند کار می‌کنند و دارای ثروت یا سرمایه نیستند) پایین تر از دستمزد مردانی است که کار مشابه

انجام می دهند؛ زنان مورد تجاوز بدنی و جنسی قرار گرفته و روزانه هزاران زن به این ترتیب جان خود را از دست می دهند.

آنچه که تاریخچه‌ی دموکراسی کشورهای پیشرفته صنعتی در عمل نشان می دهد، این است دموکراسی بورژوایی در بهترین حالت خود، توانایی برقراری دموکراسی حقیقی ای را که در آن زنان در جامعه مورد ستم قانونی، فرهنگی و طبقاتی قرار نگیرند، ندارد. در نتیجه تنها راه رهایی زنان در تمام کشورهای جهان اعم از عقب مانده ترین تا پیشرفته ترین آن ها، در انقلاب سوسیالیستی است که در پی آن جهت گیری سیاسی جامعه به سوی برکندن تمام ریشه های نظام سرمایه دار و برپایی نظام سوسیالیستی باشد؛ که در آن بهره جویی انسان از انسان برای سود سرمایه بی اساس بوده و موازین اجتماعی آن کاملاً متضاد با موازین متداول در نظام سرمایه داری است.

«بیکاری [مردان] در افزایش کتک زدن زن به طور غیرقابل اجتنابی نقش دارد... بیکاری زن باعث می شود که نتواند شوهرش را رها کند که در مقابل باعث صدمه دیدن هر چه بیش تر از جانب شوهر می شود. در حالی که اگر زن در رفاه باشد، وضع متفاوت است.» در مقاله «تجاوز جنسی، خشونت در رابطه‌ی جنسی و نظام سرمایه داری» نشان داده شده است که در کشورهای که جمهوری اسلامی حاکم نیست و دموکراسی بورژوایی در عالی ترین شکل خود پیاده شده است، چطور زندگی کردن در حلبی آبادهای غربی، ستم طبقاتی و محرومیت های اجتماعی سبب حالت های جنون آمیزی می شود که در نتیجه‌ی آن، انسان زورمندتر (مرد) تلافی را به سر انسان ضعیف تر (زن/فرزندان) در می آورد. این مقاله می افزاید که «لیز اور» [یکی از زنان فمینیست و محقق بورژوا] برای رد عوامل طبقاتی می گوید: «سطح خشونت موجود در میان

[اقلیت ملی] ابورجین (Aboriginal communities) به وضوح رابطه‌ی مستقیم با میزان شدید فقر، زیر سلطه‌ی فرهنگی قرار داشتن و انکار معنوی دارد که ناشی از استعمار تاریخی سفیدپوستان می باشد. گویی با نسبت دادن خشونت به دوران استعمار، سلطه‌ی فرهنگی و انکار معنوی و اینکه بگوییم پس هیچ ربطی با شرایط اقتصادی-اجتماعی ندارد، تئوری های طبقاتی جملگی شکست خواهند خورد. تصور اینکه «استعمار» چیزی به غیر از «امپریالیزم» یا همان جامعه‌ی طبقاتی است که بطور بدیهی تأثیر منفی بر روی زندگی طبقه‌ی ستمدیده می گذارد، این حقیقت که سلطه‌ی فرهنگی و انکار معنوی به تشدید خشونت می انجامد، ثابت می کند که روابط نابرابر بین زن و مرد را تنها در چارچوب جامعه‌ی طبقاتی می توان درک کرد، نه اینکه آن را رد می کند.»

به عنوان بخشی از راه حل پیشنهادی در این مقاله آمده است: «آنگاه که ما اساس را طبقه قرار دهیم و تشخیص بدهیم که ستم جنسی بر زنان، روابط خانوادگی، برخوردهای کلیشه‌ی اجتماعی در زمینه‌ی تحصیل و خیلی عوامل دیگر که در ایجاد خشونت خانگی نقش دارد [زاده‌ی جامعه‌ی طبقاتی است]، در واقع می توانیم شروع به فورموله کردن استراتژی ای نماییم که بتواند به این عوارض برخورد کند. ما آنگاه می توانیم بین اصلاحات فوری و قابل دستیابی و مطالبات درازمدت برای براندازی نظام سرمایه داری رابطه‌ی مناسب را برقرار کنیم. این به معنای مبارزه برای استقلال اقتصادی هر چه بیش تر زنان از طریق اشتغال بیش تر، تأمین اجتماعی بیش تر و تأمین مسکن می باشد. این اصلاحات در نفس خود نمی تواند به خشونت خاتمه دهد، ولی به زنان فرصت فرار از آن را می دهد و یا جوی را در جامعه به وجود

می آورد که در آن عقایدی مانند «در خدمت شوهر بودن» و «آلت دست مرد برای سکس قرار گرفتن» را تا حد زیادی تخریب می کند. این رشد در جامعه است که نقداً پایه های کمپین علیه خشونت نسبت به زنان را فراهم آورده است. اینکه ما به اهداف خود چگونه دست می یابیم هم حائز اهمیت است. مبارزاتی که زنان و مردان طبقه ی کارگر را متحد می کند و در راه سازماندهی طبقه ی کارگر جلو می رود، می تواند اعتماد به نفس زنان در مبارزه با سکسیزم در محل کار و خانه را بالا ببرد و می تواند شروعی باشد برای تغییر طرز فکر و رفتار مردان. این پروسه به طور کلی در ادبیات فمینیست ها از قلم افتاده است.»

این مقاله در پایان اینگونه نتیجه گیری می کند:

«برای تغییر دنیایی که در آن زندگی می کنیم، اول باید آن را درک کنیم. خشونت علیه زنان را نخواهیم توانست ریشه یابی کنیم، اگر اینگونه مسائل پیچیده را به مسأله ی یک بعدی، رفتار مردانه ساده کنیم. در طول تاریخ نظام سرمایه داری زنان روابط جنسی بهتر، خاتمه دادن به خشونت سکسی و احترام متقابل و تساوی با مردان را مطالبه کرده اند. تغییراتی که با جنگ جهانی دوم آغاز شد و به ورود میلیون ها زن به دنیای مشاغل صنعتی انجامید، کاملاً بی سابقه بوده و تضاد بسیار بزرگی را بوجود آورده است. همین تضاد در واقع به اینگونه بحث ها که در گذشته مطرح نمی شد، پا داده است.»

در این مقاله گزارشی از، آماری از خواسته های شخصی و ستم جنسی وارد بر زنان آمده که قابل توجه است: «۶۶٪ زنان می گویند که اغلب از آن ها

انتظار می رود که با «صحبت» مردان توافق نظر نشان دهند و هر برخورد دیگری از زنان به معنای اخلاق تهاجمی، ناساز، بی دلیل، بی نزاکت و زشت تعبیر می شود. این زنان شاکی از آن هستند که مردان مطلقاً به حرف های آن ها اهمیت نمی دهند، توی صحبت آن ها می پرند، آنان را کوچک می کنند، جدی اشان نمی گیرند و برخورد توهین آمیز از بالا دارند. شکایتی که از همه ی زنان شنیده می شود، گویای این است که به وسیله ی مردان به اندازه ی کافی جدی گرفته نمی شوند، اما همزمان نشان می دهد که زندگی این مردان آنطور که می باید باشد نیست. مردان از خرابی روابطشان با زنانی که با آن ها زندگی می کنند، بهره ای نمی برند این مردان از برخوردهای سکسیستی با زنان خود احساس قدرت نمی کنند، بلکه همان طور که مارکس می گوید: «عقاید حاکم هر دوره ای از تاریخ، عقاید طبقه ی حاکم است.» و به همین ترتیب زنان مورد خشونت مردان قرار نمی گیرند، چون خودآزار [مازوخیست] هستند یا خواهان ایجاد شرایطی می باشند که به خشونت منتهی می شود، نظری که جریانات راستگر در گذشته سعی در تحمیل آن داشتند. ۶۱٪ از زنان گفتند که هرگز کتک نخورده و یا آسیب بدنی ندیده اند، بسیار از آن ها هم معتقد بودند که چنین شرایطی را تحمل نخواهد کرد. ۲۷٪ از زنان گفتند که یک بار کتک خورده اند. بسیاری از آن ها از این بابت عصبانی بودند. زنان اگر راه چاره ای داشته باشند در روابط خانوادگی خشونت آمیز باقی نمی مانند.»

همان طوری که بخش هایی از این مقاله را ملاحظه کردیم، شرایط زنان طبقه ی کارگر و زحمتکش جوامع پیشرفته ی صنعتی بسیار شبیه وضعیت زنان طبقه ی کارگر و اقشار تحت ستم جامعه ایران است. این امر نه تنها گویا ناتوانی جامعه ی بورژوازی در حل مسائل اقتصادی-اجتماعی تمام اقشار و

طبقات جامعه است که نیز نشان می دهد که در این مقطع از تاریخ نظام سرمایه داری جهانی مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی طبقه ی کارگر و اقشار تحت ستم در تمام کشورهای جهان کمابیش یکسان است و دموکراسی غربی در نهایت مشکل طبقاتی طبقه ی کارگر را به طور ریشه ای نه تنها، به علت ماهیت خود، نمی تواند حل نماید که در این مقطع از تاریخ امپریالیزم به نفع این نظام هم نیست.

در حال حاضر اما، شرایط زنان ایران به علت خفقان و سرکوب از جانب رژیم، بسیار حاد و فشار اقتصادی، بر مشکل تأمین پیش پا افتاده ترین نیازهای انسانی مانند آذوقه و سرپناه و دارو و درمان، پوشاک و نظیر این ها به حالتی انفجاری رسیده و در چنین شرایطی زنان ما به علت تحمل ستم جنسی، دو برابر بار ستم طبقاتی را بدوش می کشند و با این وجود از جانب مردان خانواده ی خود مورد توهین کلامی، حمله های بدنی و نهایتاً تجاوز جنسی واقع می شوند.

در چنین شرایطی، اگر چه زنان اقشار مرفه نیز تحت ستم جنسی قرار دارند، اما وضعیت آن ها به علت رفاه مالی با زنان کارگر بسیار متفاوت است. از این رو است که زنان کارگر برای مبارزات خود نمی توانند خود را متکی به زنان فعال فمینیست اقشار مرفه قرار داده و منتظر کسب حمایت از آنان شوند. برای زنان کارگر، انتهای راه روشن و مسیر مبارزات مشخص است؛ برای زنان کارگر و اقشار تحت ستم ما راهی جز سوسیالیزم و انقلابی به جز انقلاب سوسیالیستی نمی توان مفهوم داشته باشد. لذا کارگران زن پیشرو و انقلابی و زنان روشنفکر اقشار تحت ستم می باید مبارزات خود را به طور مستقل از مبارزات زنان مرفه فمینیست در ایران آغاز کرده و می باید اهداف خود را با

اتکاء به رهبری طبقاتی خود دنبال نمایند و در این راستا، زمانی که مطالباتشان با مطالبات فمینیست ها بر هم منطبق می شود، می توانند با فمینیست ها اتحاد عمل ایجاد کنند، اما پس از گذشتن از این مرحله می باید از نظر تنوری به قدری پُر بار باشند که بتوانند بلافاصله خط مبارزاتی خود را مشخص نموده و در حقیقت در این راه فمینیست ها را پشت سر بگذارند. چون زنان فمینیست و سازمان های آن ها اگر چه کوشش در یک دست نشان دادن تمام زنان دارند، ولی عملاً فمینیست های ایرانی تنها خواهان ایجاد یک دموکراسی بورژوایی مانند آنچه در کشورهای پیشرفته صنعتی می بینند، است و اهدافشان از این فراتر نمی رود. در حالی که زنان طبقه ی کارگر و اقشار تحت ستم برای تغییر اساسی در شرایط اجتماعی خود، تنها یک راه دارند و آن هم انقلاب سوسیالیستی است. در این مقطع است که ماهیت طبقاتی فمینیست ها بر مطالبات دموکراتیک زنانه اشان ارجحیت یافته و به مردان هم طبقه ی خود می پیوندند و حتی در مقابل زنان طبقه ی کارگر قرار می گیرند.

این امر به ویژه در مورد زنان اقشار تحت ستم اقلیت های ملی ما بیش از هر زمان دیگری صدق می کند. زنان شمالی، ترک، کرد، عرب، بلوچ، سیستانی و... که امروز تحت ستمی در حقیقت سه گانه هستند، تنها یک متحد دارند و آن زنان و مردان طبقه ی کارگر در سراسر کشور است. زنان مترقی و آگاه این اقلیت ها می باید حلقه ی اتحاد طبقاتی خود را مابین همدیگر در سراسر کشور در درون یک سازمان ایجاد نموده و ضمن بالا بردن سطح اطلاعات نظری خود در زمینه ی مارکسیزم علمی، از درون تشکیلات خود فعالیت سیاسی را در میان زنان اقشار تحت ستم در سراسر کشور برقرار کرده و در این مسیر از مردان آگاه و مبارز و سوسیالیست انقلابی برای پیشبرد

اهداف خود کمک بگیرند. منتهی پیش از تهیه‌ی هرگونه برنامه‌ی مبارزاتی می‌باید خود را سازماندهی کرده و همزمان در پی ساختن هسته‌های «حزب پیشتاز انقلابی» باشند. زیرا هرگونه مبارزه و رودرویی زنان با رژیم برای حتی کوچک‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین حق انسانی‌اشان، امروز با سرکوب شدید روبرو خواهد شد و تنها راه مبارزه با این سرکوب سیستماتیک در شرایط فعلی ایجاد هسته‌های مخفی این حزب است که تنها حزب ممکن و مؤثر در این مقطع از مبارزات طبقه‌ی کارگر با نظام سرمایه‌داری است. این حزب، تنها تشکیلاتی است که می‌تواند به‌طور سیستماتیک با رژیم رودررو شده و پیروز بیرون بیاید.

سارا قاضی

فروردین ۱۳۹۳